

علی بلوچباشی

وازاو نیرومندتر وتیراندازتر یافت نمی‌شد، از سپاه خود خواست وبه او دستور داد تا تیری بچلّه کمان بندد وبه سوی خاک توران بیفکند .

آرش به هنگام برآمدن خورشید از پس کوهسار خاور ، درشهر آمل بر فراز کوه دماوند - که بلندترین کوه بود بر خاک ایران - رفت وتیری پرتاب بر کمان خود بست وبا همه توان بازو ونیروی تن زه راکشید وتیر را به سوی خاور پرتاب کرد . تیر از آمل به مرو - که نزدیک به چهل روز راه بود - رفت وبرکنار آمویه رود ، بر زمین فرونشست . فخرالدین اسعد می گوید :

اگر خوانند آرش را کمانگیر

که از آمل به مرو انداخت یک تیر بدین گونه مرز میان دو کشور ایران وتوران ، در روز تیر از ماه تیر روشن ونشانه گذاری شد .

مهرگان - مهر جشن شش روزه بود . نخستین روز را که به شانزدهم ماه مهر می‌افتاد «مهرگان عامه» وانجامین روز راکه به روز بیست ویکم همان ماه پایان می‌پذیرفت «مهرگان خاصه» یا «مهرگان بزرگ» می‌نامیدند .

پارسیان می‌پنداشتند که در روز مهر از ماه مهر ، اهورامزدا

ایرانیان باستان روزهای بسیاری از سال را به انگیزه‌های گوناگون جشن می‌گرفتند ، وبه شادی برمی‌خاستند ، وبا پایکوبی ودست افشانی ونغمه سرایی دل خوش می‌داشتند . از جشنهای زیبا وبنام آنان ، یکی جشنهای دوازده گانه بود ، که در هر ماه از سال به روزی که نام آن ماه با آن روز برابر می‌آمد ، دست از کار برمی‌گرفتند وبه سوروشادی می‌پرداختند . بنا بر این با گذشت یک سال دوازده بار روز شادمانی می‌داشتند ، وهریک را چنین می‌خواندند : فروردینگان ، اردیبهشتگان ، خردادگان ، تیرگان ، امردادگان ، شهریورگان ، مهرگان ، آبانگان ، آذر جشن ، دی جشن ، بهمنگان یا بهمنجنه ومرد - گیران یا مژده گیران .

از این جشنهای دوازده گانه که بر شمردیم ، تیرگان ، مهرگان ، بهمنگان ومرد گیران زیباتر ودل انگیزتر از دیگران به نمایش درمی‌آمد ودرباره آنها افسانه‌های شیرین تری باز گفته می‌شد .

تیرگان - این روز را بدان رو جشن می‌داشتند ، چون می‌گفتند در یک چنین روزی ، منوچهر پادشاه ایران با افراسیاب تورانی آشتی کرد وبا او پیمان دوستی بست وبه همین روز ، پهلوانی آرش نام راکه بر خاک ایران زمین بی‌مانند می‌نمود ،

مردگیران - ایرانیان اسفند روز ، پنجم اسفند ماه را «مردگیران» یا «مژده گیران» نام می دادند و جشن برپا می داشتند . این جشن از آن زنان می بود ، چون در این روز زنان بر مردان چیره می شدند و برایشان فرمان می راندند و آنچه آرزو به يك سال در دل بیندوخته بودند ، از شوهران خود می خواستند ، و آنان ناگزیر به فرمان بردن بودند .

همچنین در این روز پارسیان «نامه کژدم» می نوشتند ، بدین گونه که افسونی برای دور کردن واز میان بردن کژدم و جانوران گزنده بر سه نامه می نوشتند و بر روی سه دیوار خانه خود - بجز دیوار برابر صدرخانه - می چسباندند . برخی پدید آورنده نامه کژدم را فریدون می دانند و می گویند ، او بود که در این روز نوشتن افسون و طلسم رابه مردم زمان خود بیاموخت . پاره ای نیز نوح را آورنده این آئین می دانند . ابوریحان بیرونی هم ، آئین نوشتن «نامه کژدم» را از ایرانیان نمی داند و آن را از نوآوری عامیان می خواند .

بجز دوازده جشنی که یاد شد ، ایرانیان جشنهای دیگری نیز می داشتند که به آنها نوروز ، سده ، جشن نیلوفر ، خرم روز ، سیرسور و آبریزگان (برخی تیرگان کوچک را آبریزگان می دانند) و گاهنبارها و . . . می گفتند ، و بزرگترین و شادانگیزترین آنها سده و نوروز بود .



سده - سده را به آبان روز ، دهم بهمن ماه که تا نوروز پنجاه روز و پنجاه شب در پی داشت ، جشن می ساختند . منوچهری دامغانی می گوید :

وینک بیامده است به پنجاه روز پیش

جشن سده ، طلایه نوروز و نوبهار پارسیان ، هوشنگ از خاندان پیشدادی را پایه گذار این جشن می دانستند و فردوسی درباره آن چنین می گوید :

شب آمد برافروخت آتش چو کوه
همان شاه در گیرد او با گروه

زمین را گسترانید و به تن مردمان روان دمید ، و «مشیا» و «مشیان» ، آدم و حوای ایرانیان به همین روز بزادند . نیز در همین روز فریدون به دستگیری کاوه آهنگر و یاری مردم بر بیورسب (ضحاك) ، شاه ستمگر و خونخوار بشورید ، و به نیروی ایزدی بر او پیروز بیامد ، و او را گرفتار کرد و به کوه دماوند به بند کشید و خود بر اورنگ پادشاهی ایران نشست .
دقیقی می گوید :

مهرگان آمد جشن ملك افریدونا

آن کجا گاو به پروردش بر مایونا



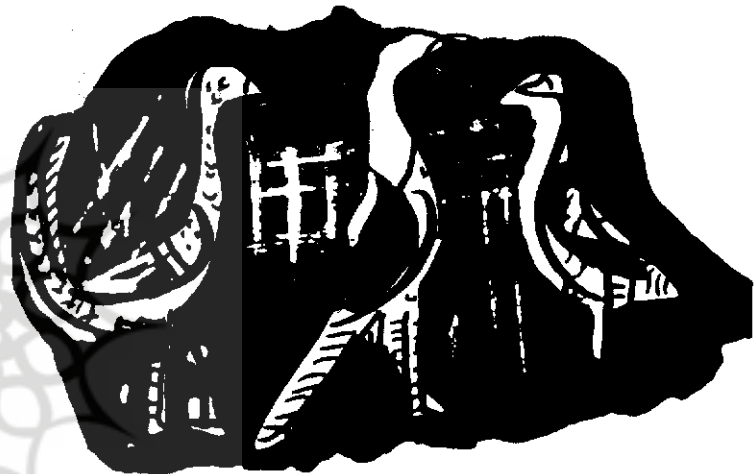
بهمنگان - بهمن جشن یا بهمنجنه را به بهمن روز ، جشن می گرفتند . در این روز مردم بهمن سپید (يك گونه گیاه است) را با شیر پاك و نا آلوده می آمیختند و می خوردند ، چون باور داشتند که این خوردنی هوش را نیرو می بخشد و فراموشی را می برد . عثمان مختاری شاعر سده ششم درباره آن می گوید :

بهمنجنه است خبز و می آر ای چراغ ری

تا برچینیم گوهر شادی ز گنج می
این يك دومه سپاه طرب را مدد کنیم
تا بگذرد ز صحرا فوج سپاه دی



یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
 سده نام آن جشن فرخنده کرد
 ز هوشنگ مانند این سده یادگار
 بسی باد چون او دگر شهریار
 مردم در این روز آتش بسیار می افروختند و دست بردست
 هم می دادند و بر گرد آن می چرخیدند و ترانه خوانی می کردند.
 پادشاهان در چنین روزی مرغان و پرندگان هوایی را
 می گرفتند و دسته های گیاه و خار برپایشان می بستند. آنگاه
 آتش بدان گیاه می زدند و آنها را در هوا می پراندند تا به دشت
 و کوه بروند و خار بیابان را به آتش بسوزانند
 آئین این جشن تا به روزگار سلجوقیان کشیده شده و بکار
 بوده است و اکنون نیز جشن شب چهارشنبه پایان سال را به آن
 شیوه برپا می دارند.



نوروز - نوروز یا روزنو که این گفتار بیشتر برای آن
 نوشته شده ، شکوفه خوش رنگ و بوی جشنهای فارسیان می بوده ،
 و امروز نیز سرآمد جشنهای ملی ایرانیان است ، و میان مردم
 همان ارج و گرانی را دارد که در گذشته می داشته است .
 این جشن که از کهن ترین جشنهای ایران و جهان است ،
 و زمان برگزاری آن به پیش از دوره هخامنشیان ، به هنگامی که
 بخش کهن اوستا - کتاب دینی زرتشتیان - فراهم می آمده
 می رسد ، در آغاز بهار به هر مزرعه ، نخستین روز از ماه فروردین
 که سال نو بدان آغاز می گرفت ، و خورشید به برج بره اندر
 میشد ، و روز و شب برابر می آمد ، برپا داشته می شد . فردوسی
 می گوید :

سر سال نو هر مژ فرودین

بر آسوده از رنج تن ، دل ز کین

نوروز در زمان ساسانیان جایگاهش به یک روز معین از
 سال استوار نبود ، و در میان سال می گشت و هر سال به روزی
 دگر می نشست ، به گونه ای که در سال ۱۱ هجری برابر با ۶۳۲
 مسیحی ، هنگامی که یزدگرد سوم ، فرجامین پادشاه ساسانی

بر تخت نشست ، نوروز به شانزدهم جزیران رومی (ماه نهم
 از سال سریانی) برابر باروز نود و یکم از آغاز بهار افتاده بود .
 پس از آن نوروز هر چهار سال یک روز پیش افتاد ، زیرا به آن زمان
 سال ایرانی پاک ۳۶۵ روز - دوازده ماه سی روزه و پنج روز
 بهیزک یا پنجه دزدیده که به پس آن می افزودند - بشمار می آمد
 و افزونی هر سال خورشیدی حقیقی را که نزدیک به شش ساعت
 بود ، از دست می گذاردند و بدین گونه سال نو شان هر چهار سال
 یک روز پیش تر آغاز می شد .

نابسامانی گاه شماری و یک جا نشینی نوروز، در روزگار
 پادشاهی جلال الدین ملک شاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵) به سامان
 رسید . او در سال (۴۶۷) به هشت تن از اختر شناسان
 و ریاضی دانان بزرگ زمان خود - حکیم عمر خیام ، حکیم
 لوکری ، میمون بن نجیب واسطی و ابوالمظفر اسفزاری و . . .
 که مشاوران او نیز بودند ، فرمان داد تا به گردهم نشستند
 و گاه شماری ایران را درست کردند ، و نوروز را به روز آغاز
 بهار پایدار و استوار نگاه داشتند و بدین گونه تقویمی به نام
 جلالی یا ملکی که از نزدیکترین سالهای جهان به سال حقیقی
 خورشیدی است درست شد .



درباره پیدایی نوروز و کسی که آن را بنیان گذارد ،
 نویسندگان و گویندگان داستانها و افسانه های آورده اند .
 بیشترین آنان و همچنین زرتشتیان کنونی ایران ، پیدایی نوروز
 را به زمان پادشاهی پیشدادیان می دانند ، و می گویند جمشید
 چهارمین شاهنشاه از این خاندان ، این روز بس بزرگ را
 بن افکند . فردوسی آن جا که درباره جمشید و پادشاهی او سخن
 می سراید ، چنین می گوید :^۱

گذر کرد زان پس به کشتی بر آب

ز کشور به کشور بر آمد شتاب

چنین سال پنجه بورزید نیز

ندید از هنر بر خرد بسته چیز

به آذربایجان داخل شود بر سریری از زر نشست و مردم به دوش خود آن تخت را می بردند ، و چون پرتو آفتاب بر آن تخت بتابید و مردم آن را دیدند ، آن روز را عید گرفتند .



گفته بیرونی با ابن بلخی برجای به تخت نشستن جمشید نمی خواند . فارسنامه جمشید را به استخر می کشاند و آنجا بر تخت می نشاند . آثارالباقیه جمشید را به آذربایجان می آورد ، و او را به آن سرزمین بر فراز اورنگ شاهی می کند . و گویا بیرونی در گفتن این داستان راه را درست پیموده باشد ، چون نوشته او با نوشته بیشتر کسانی که در این راه سخن گفته اند برابری دارد . نوروز نیز چون مهرگان ، عامه و خاصه می داشت . «نوروز عامه» یا «نوروز کوچک» نخستین روز فروردین بود ، برخی پنج روز آغاز فروردین را «نوروز عامه» می دانستند . درامداد این روز پادشاه جامه یی نو بر تن می پوشید و آن را به گوهرهای رنگارنگ و درخشان می آراست و به تخت فیروزه- نشان بر می نشست .

نخستین کسی که بار می یافت تا پیش از هر کس به دربار رود و از شاهنشاه دیدار نماید ، کسی بود از موبد موبدان که



همان کردنیها چون آمد پدید به گیتی جز از خویشتن کس ندید چو آن کارهای وی آمد بجای ز جای مهین برتر آورد پای به فر کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت که چون خواستی دیو برداشتی ز هامون به گردون بر افراستی چه خورشید تابان میان هوا نشسته برو شاه فرمان روا جهان انجمن شد بر تخت اوای فرو مانده از فره بخت او به جمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را روز نو خواندند سر سال نو هرمز فرودین بر آسوده از رنج تن ، دل زکین بزرگان به شادی بیاراستند می و جام و رامشگران خواستند چنین روز فرخ از آن روزگار

بمانده از آن خسروان پادگار ابن بلخی در این باره می نویسد : « پس بفرمود (جمشید) تا جمله ملوک و اصحاب اطراف و مردم جهان به استخر حاضر شوند ، چه جمشید در سرای نو بر تخت خواهد نشست و جشن ساختن . و همگان برین میعاد آنجا حاضر شدند و طالع نگاه داشت ، و آن ساعت که شمس به درجه اعتدال ربیعی رسید وقت سال گردش ، در آن سرای به تخت نشست ، و تاج بر سر نهاد و همه بزرگان در پیش او بایستادند . و جمشید گفت برسبیل خطبه که ایزد تعالی ورج و بهاء ما تمام گردانید و تأیید ارزانی داشت ، و در مقابلۀ این نعمتها بر خویشتن واجب گردانیدیم که با رعایا عدل و نیکویی فرمائیم .

چون این سخنان بگفت همگان او را دعای خیر گفتند و شادبها کردند ، و آن روز جشن ساخت و نوروز نام نهاد . و آن سال باز ، نوروز آئین شد . و آن روز هرمز از ماه فروردین بود . و در آن روز بسیار خیرات فرمود ، و یک هفته متواتر به نشاط و خر می مشغول بودند .

بیرونی در کتاب آثارالباقیه ، داستان پدید آمدن این روز را چنین می نویسد : « برخی از علماء ایران می گویند سبب این که این روز را نوروز می نامند این است که در ایام تهمورس صابنه آشکار شدند و چون جمشید به پادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ به نظر آمد و آن روز را که روز تازه ای بود جمشید عید گرفت . و نیز می گوید : « جمشید زیاد در شهرها گردش می کرد و چون خواست

گامش را نیک و زبانش را خوش می‌پنداشتند و شاه را به دیدار او به شگون می‌انگاشتند. خیام در نوروزنامه می‌نویسد: «آئین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا به روزگار یزدجرد که آخر ملوک عجم بود، چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان بیگانه موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پر می، و انگشتری و درمی و دیناری خسروانی، و یک دسته خوید سبزرسته، و شمشیری و تیرو کمان، و دوات و قلم، و اسپی و غلامی خوب روی، و ستایش نمودی و نیایش کردی او را به زبان پارسی به عبارت ایشان، چون موبد موبدان از آفرین پیرداختی، پس بزرگان دولت در آمدندی و خدمتها پیش آوردندی». و باز هم در نوروزنامه، نیایش و آفرین موبد موبدان را که بر شاهنشاه می‌خواند چنین می‌آورد: «شها! به جشن فروردین، به ماه فروردین، آزادی‌گزين، به روان و دین کیان، سروش آورد ترا دانایی و بینایی به کاردانی، و دیر زی باخوی هژیر، و شادباش بر تخت زرین، و انوشه



خور به جام جمشید و رسم نیاکان، در همت بلند و نیکوکاری و ورزش داد، و راستی نگاه دار. سرت سبز باد و جوانی چو خوید. اسپت کامگار و پیروز، و تیغت روشن و کاری به دشمن، و بازت گیرا و خجسته به شکار، و کارت راست چون تیر، و هم کشوری بگیر نو، بر تخت با درم و دینار، بیشت هنری و دانا گرامی و درم خوار، و سراپت آباد و زندگانی بسیار.». سپس می‌افزاید «چون این بگفتی چاشتی کردی و جام به ملک دادی، و خوید در دست دیگر نهادی و دینار و درم در پیش تخت او بنهادی، و بدین آن خواستی که روز نو و سال نو هر چه بزرگان اول دیدار چشم بر آن افکنند، تا سال دیگر شادمان و خرم با آن چیزها در کامرانی بمانند، و آن بریشان مبارک گردد، که خرمی و آبادانی جهان درین چیزهاست که پیش ملک آوردندی.»

در هر یک از این روزها، پادشاه بازی سپید پرواز می‌داد، و برای شگون و خجستگی به اندکی شیر نآلوده و پاک و پنبه نو دهان تازه می‌کرد. نیز در هر نوروزی دوشیزگان در کوزه‌یی سیمین، از زیر آسیابها آب بر می‌داشتند و برای پادشاه می‌آوردند.^۵

در این پنج روز (نوروزعامه) شاه مردمان را بار می‌داد و نیاز و آرزوهای آنان را بر می‌آورد. شهرمان رازی در روضةالمنجمین می‌نویسد: «آنچه معروف است آن دانند که خسروان چون نوروز بودی بر تخت نشستندی، و پنج روز رسم بودی که حاجت مردم روا کردند و عطاهای فراوان دادندی». ابوریحان می‌گوید: «خسروان بدان پنج روز حقهای حشم و گروهان [و بزرگان] بگزاردندی و حاجتها روا کردند» و در این که شاهان ساسانی این پنج روز را چگونه می‌گذراندند در آثار الباقیه می‌نویسد: «شاه به روز اول نوروز ابتدا جلوس می‌کرد و عامه را از جلوس خویش برای ایشان و احسان بدانان می‌آگاهانید. در روز دوم برای کسانی که از عامه رفیع‌تر بودند یعنی دهگانان و اهل آتشکده‌ها جلوس می‌کرد. در روز سوم از برای اسواران و موبدان بزرگ. روز چهارم از برای افراد خاندان و نزدیکان و خاصان خود. در روز پنجم برای پسر و نزدیکان خویش، و به هر یک از اینان درخور رتبت اکرام و انعام می‌نمود.»



«نوروزعامه» که می‌گذشت، «نوروز خاصه» که ششم فروردین ماه بود خود می‌نمود. این روز را بدان بزرگ می‌خواندند، چون می‌گفتند جمشید بدین روز مردم را به بی‌مرگی و تندرستی و خرمی مژده داد. شاه «نوروز بزرگ» را برای خود و رازداران و همدمهای خویش و بیژگی می‌داد، و در این روز با آنان به باده پیمایی و رامشگری و سرخوشی می‌پرداخت. بیرونی می‌گوید: «و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند. . . . بدین روز خلوت کردند و خاصگان را»

وشهمردان رازی می گوید: «و چون این پنج روز بگذشتی (شاه و شایستگان) به لهو کردن و باده خوردن مشغول شدندی». به همین روز فرستادگان شاه بند از پا و دست بخشودگان شاهنشاهی گشودند و در زندانها و بازداشتگاهها را به سویشان باز می کردند تا به خانه های خود نزد زن و فرزندانشان بروند.



بیست و پنج روز پیش از این که سال جوان بشود و بهار رخسار بنماید و جشن نوروزی پیش بیاید، درباریان را آئین بود که دوازده ستون ازخشت خام - که گویا آنها را برابر با دوازده ماه سال برمی گزیدند - درسرای پادشاه برپا می داشتند و روی هر يك از آنها مшти از دانه های گندم، جو، برنج، باقلا، ماش، کنجد، عدس، کافیشه، ارزن، ذرت، لوییا و نخود می کاشتند. دانه ها اندک اندک جوانه می زدند و از درون خاک و گل سر بیرون می آوردند، و به درخشیدن آفتاب بهاری، سبزه هایی رسیده و بلند می بودند.

در نوروز بزرگ درباریان سبزه ها را با سرود خوانی و نغمه گری می چیدند و بر کف سرای شاهی می پراکنند، و بدین گونه طری و سرسبزی را به دربار پادشاه راه می دادند. هر يك از این دوازده گونه سبزه که بلندتر و سبزتر می شد، گمان داشتند که در سال نو، فرآورده آن ارزان تر و فزون تر خواهد شد. سبزه ها تا مهر روز، روز شانزدهم فروردین بر کف سرای



پادشاهی پاشیده بود. در آن روز آنها را جمع می کردند و از دربار بیرون می ریختند. سبزه کاری اکنون نیز انجام می پذیرد، بدین گونه که چند روز پیش از آمدن نوروز، هر خانواده برابر با شماره کسانشان مшти عدس یا گندم یا جو و یا هر دانه دیگر، میان لب تختها و بشقابهای سبز می کنند و هنگام گشتن سال کهنه به سال نو سبزه ها را بر میان سفره هفت سین می گذارند و آنها را تا روز سیزده نوروز (سیزده بدر) نگاه می دارند. آن روز سبزه ها را از خانه بیرون می برند و به دشت و صحرا می افکنند. هفت سین - انداختن سفره هفت سین و چیدن هفت چیز که نام آنها با حرف «سین» آغاز شود یکی دیگر از آئینهای کهن ایرانی است. آقای سعید نفیسی در گفتاری زیر عنوان «هفت سین» می نویسد: «دمشقی در نسخه الدهر فی عجایب البر والبحر در فصلی که درباره نوروز نوشته و قطعاً می بایست از ماخذ معتبر و یکی از دانشمندان ایران گرفته باشد، درباره آداب نوروز دربار شاهنشاهی ساسانی می گوید: مردی وارد مجلس نوروزی پادشاه می شد و خوانی سیمین با خود می آورد که بر آن گندم و جو و نخود و کنجد و برنج از هر يك هفت خوشه و هفت دانه و پاره ای شکر و دینار و درهمی گذاشته بودند، و آن را روبروی پادشاه می گذاشت»



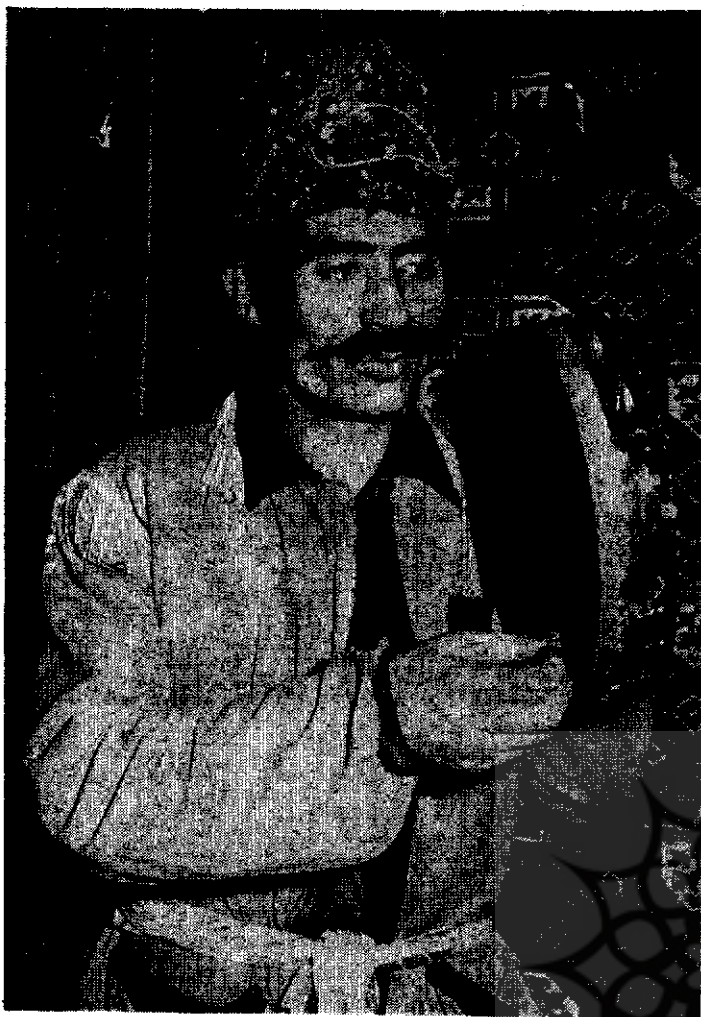
چنان می نماید که در زمانهای بعد در نشاط و عشرت چند چیز دلپسند و گوارا که نخستین حروف نامهای آنها یکی بوده است با هم جمع می کرده اند، و گویا این بیت منسوب به فردوسی که در برخی از نسخه های شاهنامه است اشاره بدین معنی باشد: ازین پنج شین روی رغبت متاب شب و شاهد و شهد و شمع و شراب هر چند که به عقیده من این شعر که تا اندازه ای استادانه نیست از فردوسی نیست و بیشتر بدان می ماند که گوینده آن پس از سعدی بوده و باین مطلع معروف غزل سعدی نظر داشته است: شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است دمی روی دوستان بینی



مراسم برگزاری جشن نوروز وچیدن سفره هفت‌سین . این صحنه توسط آقای ذکاء در سال ۱۳۳۹ در انجمن ایران و آمریکا ترتیب داده شده بود

شهد و شیر و شراب و شکر ناب
 شمع و شمشاد و شایه اندر خوان^{۱۲}
 شب‌سوری - یکی از جشنهایی که به پیش درآمد نوروز برپا می‌داشتند، جشن شب چهارشنبه پایان سال بود. این جشن اکنون هم بسیار سنگین و زیبا برگزار می‌شود و میان مردم با خارسوزی و قاشق‌زنی و فالگوش‌نشینی و جز آن بجا آورده می‌شود.
 از جشن شب چهارشنبه پایان سال و چگونگی شیوه برگزاری آن، آگاهی بسیاری در دست نیست. کهن‌ترین نوشته‌یی که از آن نام می‌برد کتاب تاریخ بخارا است. این کتاب را ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی (۲۸۶ - ۳۴۸) به نیمه نخست سده چهارم، به زبان تازی به نام امیرحمید ابو محمد نوح بن نصر سامانی (۳۳۱ - ۳۴۳) نوشته است.
 ابونصر احمد قباوی در آغاز سده ششم هجری این کتاب را با برداشت پاره‌یی از مطالب و افزایش مطالبی چند از کتابهای دیگر بر آن به پارسی برگردانده، و بار دیگر محمدبن زفر بن عمر برگردانده او را به سال ۵۷۴ فشرده‌تر و کوتاه‌تر به صورت کتابی که اکنون در دست است فراهم آورده. در این کتاب آنجا

و این شعر را نسخه نویسان شاهنامه در آن وارد کرده‌اند...
 پیداست که این دو عادت (هفت دانه خوراکی عهد ساسانیان و هفت بوته چهارشنبه سوری) بایکدیگر توأم شده و هنگام تحویل سال، هفت چیز را که حرف نخستین آنها «سین» است: سیر، سرکه، سبزه، سمنو، سماق، سنج‌دوسیب و دوسفره می‌چینند، و بدان فال‌نیک می‌گیرند و شگون می‌زنند تا سال نو به فراوانی و نعمت و شادخواری و رفاه برگزار شود، و قطعاً این هفت چیز جانشین آن هفت دانه خوراکی شده‌است که در دوره پیش از اسلام در خوانچه می‌گذاشته و در مجلس نوروز می‌نهادند، و حتی به مجلس پادشاهان هم می‌برده‌اند.
 گویا ایرانیان در گذشته بجای هفت «سین»، هفت «شین» بر سفره خود می‌چیدند و امروز نیز در برخی از ده‌های دوروبر شیراز و مشهد، مردم هفت «شین» و هفت «میم» بر سفره نوروزیشان می‌گذارند و این گمان را شعری که بر پشت یک نجوم‌نامه خطی یافت شده و گوینده آن شناخته نیست می‌تواند به یقین نزدیک کند.
 جشن نوروز مردم ایران می‌نهادند از زمان کیان



حاجی فیروزه سالی به روزه

روز ازوی ازبهر فال ، مردی بیامدی کوسه ، برنشسته برخری ،
وبه دست کلاغی گرفته ، وبه بادبیزن خویشتن باد همی زدی
وزمستان را وداع همی کردی واز مردمان بدان چیزی یافتی .
وبه زمانه ما به شیراز همین کرده اند وضریت پذیرفته ازعامل ،
تا هرچه ستاند ازبامداد تا نیمروز به ضریت دهد . و تا نماز
دیگر ازبهر خویشتن را بستاند . واگر ازپس نماز دیگر بیابندش
سیلی خورد ازهر کس .

نمایش کوسه برنشین پیش از این که به صورت آتش افروز
دریاید یک بار نیز بنا بر طبیعت زمانه و ذوق مردم ریخت
دگرگون کرد وبه صورت «پادشاه نوروژی» یا «میر نوروژی»
بدرخشید . اکنون نیز در پارهای از شهرهای ایران نمایشی
آمیخته با آداب سه جور نمایش «کوسه برنشین» و «پادشاه
نوروژی» و «آتش افروز» به چشم می خورد .

بازی «پادشاه نوروژی» چنین بود که مردم در نوروژ
برای گشادگی و شادمانی ، کسی را به شاهی وامیری برمی گزیدند
و جامه پادشاهی بر تنش می کردند و او را آرایش شاهانه می کردند
و براسبی می نشاندند و گروهی را نیز چون درباریان و سپاهی

که از - خانه های پادشاهان که به بخارا بوده - سخن می دارد ،
به شب سوری - که همان شب چهارشنبه سوری است -
برمی خوریم :^{۱۴} « چون امیر رشید^{۱۴} از ستور بیفتاد و بمرد ،
در شب غلامان به سرا اندر آمدند و به غارت مشغول شدند ،
خاصگان و کنیزان منازعت کردند و سرای را آتش زدند تا همه
بسوخت ، و در وی هر چه ظرایف بود از زربنه و سیمینه همه
ناچیز شد ، و چنان شد که از بناها اثری نماند . و چون امیر
سدید منصور بن نوح به ملک بنشست ، اندر ماه شوال سال به
سیصد و پنجاه به جوی مولیان ، فرمود تا آن سرایها را دیگر بار
عمارت کردند و هر چه هلاک و ضایع شده بود بهتر از آن به
حاصل کردند . آنگاه امیر سدید به سرای بنشست هنوز سال تمام
نشده بود که چون شب سوری چنان که عادت قدیم است آتشی
عظیم افر و ختند . پاره یی آتش بجست و سقف سرای در گرفت ،
و دیگر باره جمله سرای بسوخت ، و امیر سدید هم در شب به جوی
مولیان رفت تا همه در آن شب خزینه و دفینه همه را بیرون برد .
این نوشته بدرستی روشن می کند که گزاردن جشن شب چهارشنبه
پایان سال در سده چهارم در ایران روائی داشته و بنا بر همین
گفته ، از آئین باستانی ایرانیان نیز بشمار می رفته است .

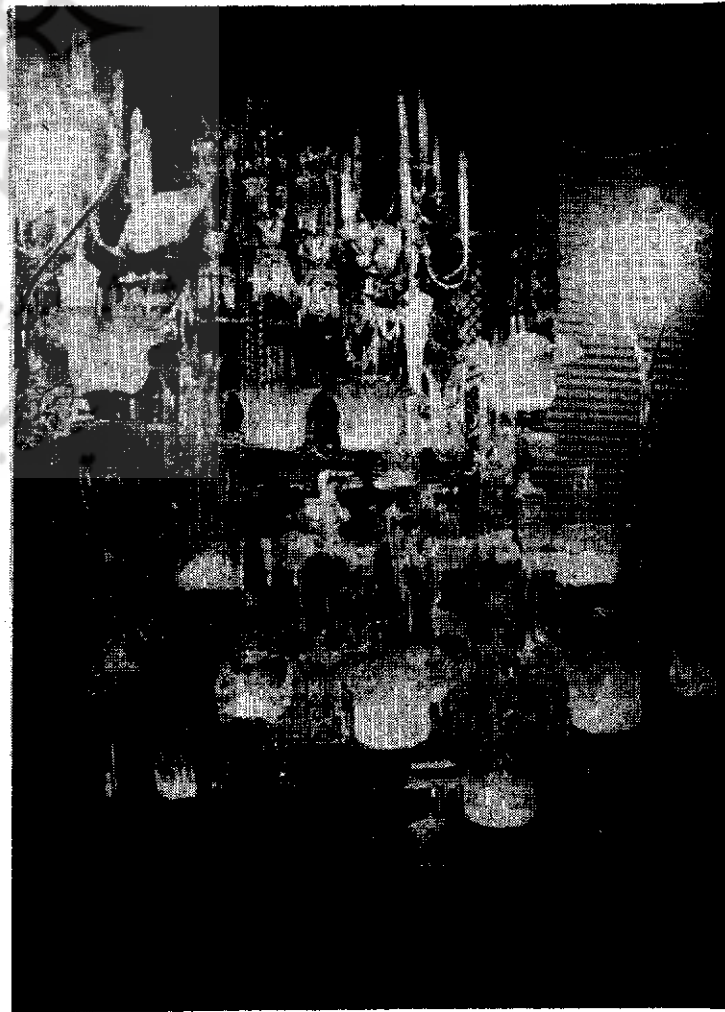
مردم در این جشن نیز چون سده شهر را آئین می بستند
و چراغانی می کردند و آتش می افر و ختند و به گرد آتش
می چرخیدند و آوازی خواندند و به پایکوبی و شادی می پرداختند .
آتش افروز - از نمایشها و بازیهای که مردم چند روز
پیش از دمیدن بهار و آمدن نوروز در می آوردند ، گردش آتش
افروز در کوچه و خیابان بود - امروز آتش افروز به حاجی فیروز
نام برگردانده است - آتش افروزها چند تن بودند که دسته دسته
در گوشه و کنار شهر به راه می افتادند . اینها خود را به گونه یی
خنده انگیزی می آراستند و چهره خود را سیاه می کردند و جامه های
سرخ به تن می کردند و کلاههایی دراز و شیپور مانند بر سر
می گذاشتند و با ترانه خوانی و خود جتانی و بازیگری بهمیان
مردم می افتادند و از شان چیزی می ستاندند .

این بازی ریشخند انگیز باید بازمانده نمایش «کوسه
برنشین» پارسیان باستان باشد . ایرانیان نمایش «کوسه برنشین»
را به نخستین روز از ماه آذر که می پنداشتند در چنین روزی
جمشید از دریا مروارید بیرون آورده است ، نشان می دادند .
نمایش چنین بود که مردی زشت رو و کوسه ریش و یک چشم
را که دیدارش خنده بردل بینندگان می افکند بر روی خری
می نشاندند و بادزنی به دستش می سپردند و او را در خیابان و بازار
می گرداندند . میان دار و دسته ای که در پی او روان بودند چند
تن از فرستادگان شاه نیز همراه بودند . مرد کوسه پی در پی
یا بادزن خود را باد می زد و بر روی الاغ بازی در می آورد .
بیرونی زیر عنوان «برنشستن کوسه چیست» می نویسد :^{۱۵}
« آذر ماه به روزگار خسروان اول بهار بوده است . و به نخستین

می‌ساختند و در کوی و برزن در پی او به راه می‌انداختند و او می‌توانست هر گونه فرمان و دستوری بدهد.

به راه انداختن «میرنوروزی» تاچندی پیش در بیشتر شهرهای ایران روایی می‌داشت، و در زمان قاجاریان به روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه، در شهر قزوین این نمایش گراتر و شگفت‌انگیزتر از دیگر جاهای ایران برگزار می‌شد، بطوری که در یکی از جشنهای نوروزی، ناصرالدین شاه که این بازی را ندیده بود، ولی از زیبایی و شکوه آن چیزها شنیده بود، پس از آسودگی از اسلام نوروزی با چند تن از همراهان نزدیک خود، بی آنکه قزوینی‌ها به ویژه دسته بازیگرانشان از آمدن او آگاهی یابند، به شهر قزوین می‌رود و بر سر در بنای بگلربیگی که برابر میدان عالی‌قاچو می‌بود، پس پرده می‌نشیند و از آنجا گروه نمایشگران «میرنوروزی» را می‌نگرد. همچنین از نامه‌یی که پزشکی از خراسان در سال ۱۳۰۲ خورشیدی برای شادروان محمد قزوینی می‌نویسد^{۱۶} چنین برمی‌آید که این نمایش بابر از ندگی و زیبایی خاصی تا آن سال در شهر بجنورد

چراغانی در شبهای جشن نوروزی در شهر تهران



داده می‌شده است.

سیزده بدر - سیزده بدر جشنی است که مردم این زمان در پس نوروز به روز سیزدهم فروردین ماه، برای پایان بخشیدن به سورنوروزی و دور کردن شومی و بد شگونی شماره سیزده برپا می‌دارند. مردم در این روز سیزده‌هایی را که از پیش از نوروز کاشته‌اند به دور می‌افکنند و از خانه‌های خود بیرون می‌آیند و به دشت و کوه می‌روند و در هوای باز و آزاد به بزن و بکوب و شادی و میخوارگی می‌پردازند.

جشن سیزده و باور داشتن به بدشگونی شماره سیزده در هیچ یک از نوشته‌های باستانی ایرانیان نیامده و گویا خوفناک شمردن شماره سیزده و جشن گرفتن روز سیزده فروردین برای بدر کردن و دور کردن شومی آن از اندیشه‌های یونانیان باشد که به اسلام آمد و از آن راه به اندیشه ایرانیان راه یافت. دکتر شفق در گفتار «مبارزه با خرافات» می‌نویسد: «به موجب عقیده یونانیهای قدیم، انجمنی مرکب از خدایان دوازده گانه منعقد بوده و سیزدهمی وارد شده یکی از آنها را کشته و این مجلس را بهم زده و از همان روز عدد سیزده منحوس و بدشگون گشت. این عقیده بارسوخ غربی در تمام جهان متمدن آن زمان انتشار یافت و مردم به همان عقیده گرویدند و از عدد سیزده ترسیدند».

از اینجاست که ایرانیان از دیرباز شماره سیزده را زشت و بدشگون می‌شمردند و از آن می‌ترسند و پرهیز می‌کنند.

- ۱ - شاهنامه، بروخیم، جلد ۱، صفحه ۲۵ - ۲۶.
- ۲ - فارسنامه، صفحه ۲۶.
- ۳ - ترجمه آثار الباقیه صفحه ۲۴۲.
- ۴ - نوروزنامه صفحه ۱۸، ۱۹.
- ۵ - المحاسن والاضداد صفحه ۲۳۴ - نقل از پانویس برهان قاطع مصحح دکتر معین.
- ۶ - نمونه سخن، دکتر مهدی بیانی، صفحه ۱۷۱.
- ۷ - التفهیم، صفحه ۲۵۳.
- ۸ - آثار الباقیه صفحه ۲۱۹ و نگاه کنید به ترجمه آثار الباقیه ص ۲۴۷.
- ۹ - التفهیم، صفحه ۲۵۳.
- ۱۰ - روضة المنجمین، نقل از نمونه سخن، صفحه ۱۷۱.
- ۱۱ - نگاه کنید به کتاب «تحلیل هفت پیکر نظامی» نوشته دکتر معین، صفحه ۶۹ و مجله بیداری ما، سال ۴ شماره ۱.
- ۱۲ - این شعر را آقای دکتر کیا زبانی به نگارنده فرمودند.
- ۱۳ - تاریخ بخارا، صفحه ۳۲.
- ۱۴ - عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی.
- ۱۵ - التفهیم، صفحه ۲۵۶.
- ۱۶ - نگاه کنید به مقاله «میرنوروزی» نوشته محمد قزوینی - مجله یادگار، سال اول، شماره ۳، صفحه ۱۱ و ۱۲.
- ۱۷ - سه سخنرانی - نوشته دکتر شفق، صفحه ۴.